

## اوضاع سياسي سيستان در عهد غزنويان

پس از آنکه سلطان محمود خلف را بعد از چهار ماه نبرد (بقول عنصری شاعر) از حصار طاق بزهار فرود آورد و به جوزجانان فرستاد، در نیمه ماه صفر ۳۹۳ هـ ق از حصار طاق به زرنج آمدو به "کرکنگ" در حومه شهر اردوگاه زد و قصد داشت تا شهر و ولایت سیستان را به طاهر زینب بسپارد اما چون در این مورد با فقیه شهر بوبکر نیهی مشوره کرد و نظر او را خواست، «گفت طاهر نشاید این شغل را، سلطان طاهر را بخواند گفت ما اعتماد سیستان بر تو کرده بودیم، اما بوبکر نیهی میگوید که تو این شغل را نشائی، طاهر جلدی کرد و خردمندی، چون گفته بود که او معتمد است، قول او را خلاف نیاورد و گفت راست گوید. پس شهر و ولایت به قبجی (بوالحسن) حاجب سپرد و کدخدای او بوعلی شاد را داد باختیار مشایخ، و سپس سلطان محمود بر راه بست بازگشت<sup>۱</sup> مؤلف تاریخ سیستان در مورد ابتداء جلوس ترکان بر سجستان مینویسد:

«و چون بر منبر اسلام بنام ترکان (مقصود سلطان محمود است) خطبه کردند، ابتدا محنت سیستان آتروز بود و سیستان را هنوز هیچ آسیبی نرسیده بود تا این وقت. اندر جهان روزگار یعقوب و عمرو و هیچ شهری آبادتر از سیستان نبود، و دارالوله گفتندی نیمروز را، تا آتروز که امیر خلف را از سیستان ببرند. بخلافی که مردمان برو کردند، تادیدند آنچه دیدند و هنوز (۴۴۵ هجری) می بینند و ایزد تعالی داند که چند روزگار برگردد.»<sup>۲</sup>

چند ماهی از سلطه سلطان محمود بر سیستان نگذشته بود که یک شبی از شب های ماه جمادی الاخر سال ۳۹۳ هجری «غوغاء شهر و عیاران بخوج بانگ آوردند و شهر بیاشفت.»<sup>۳</sup> علت این حرکت یکی آن بود که دو سه هزار سوار عامل سلطان محمود برای جمع آوری مالیات و خراج به فراه و اوق و نواحی اطراف زرنج رفته بودند و دو دیگر آنکه، آن عده از عیاران و سرهنگان سیستان که با سلطان محمود به بست و غزنه رفته بودند با این فکر که چون سلطان محمود به هند لشکر کشید و از آن دیار بر نخواهد گشت، همینکه به سیستان برگشتند دست به شورش بر ضد سلطان محمود و عامل سیستان زدند. در رأس این طغیان بوبکر عبدالله نواسه دختری امیر خلف و ابوالحسن حاجب قرار داشتند و آن دو «عیاران را بیاوردند و جمع کردند و طبل نیافتند دبه بزرگ برگرفتند و بزدند و بانگ کردند، و شارستان برگرفتند و قصد قبجی (حاجب سلطان محمود) کردند و قبجی و لشکر او بر نشستند اندر شب به هزیمت از شهر بیرون شدند و به کرکنگ و کوی میار فرود آمدند. و امیر بوبکر به قلعه ارگ اندر شد و آنجا بنشست و مردم با او جمع شد. روز آدینه او را خطبه کردند، و محمود فرمان داده بود تا پاره شهر را رخنه بسیار کرده بودند بگاه بازگشتن از سیستان تا فساد تولد نکند. بوبکر بفرمود تا راست کردند»<sup>۴</sup> یعنی رخنه ها را مرمت نمودند.

سپاه سلطان محمود که با قبجی در محله کرکنگ (یا سرکنگ، محله ئی در حومه زرنج بوده) در حومه شهر قرارگاه داشتند و اکثریت آنها را «هندوان کافر» تشکیل میداد، مورد حمله و پی گرد عیاران و مردم سیستان قرار گرفتند و بسیاری از آنان کشته شدند. عده بی در حدود صد سوار از سپاه محمود، خود را به نزد امیر بوالحسن گاشنی (در روستای پیش زره) رسانیدند و از او پناه و کمک خواستند. امیر بوالحسن گاشنی نیز با دو هزار مرد خود به هواداری از سلطان محمود بر خاست و همراه با قوای سلطان محمود که تازه از فراه و اوق (قلعه گاه) برگشته بودند، بر ضد بوبکر عبدالله بر شهر حمله برد. جنگ آغاز شد و مدتی دوام یافت. بزودی خبر قیام عیاران به غزنین رسید و از آن طرف قوای بسرکردگی با سعید حسین و بوالحسن باقبجی دو سرهنگ بزرگ غزنین برای سرکوبی قیام سیستان براه افتادند. در همین هنگام خبر بازگشت سلطان محمود از هند نیز منتشر شد و این خبر بدون شک در روحیه قیام کنندگان تاثیر سوء داشته است.

بهر حال، لشکر های کمکی غزنین نیز به سیستان وارد شدند و شهر را از چهار سمت، در محاصره گرفتند.

<sup>۱</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۵۴

<sup>۲</sup> - تاریخ سیستان، همانجا.

<sup>۳</sup> - همان اثر همانجا.

<sup>۴</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۵۶ - ۳۵۵.

دروازه کرکویه واقع در شمال شهر توسط نیروهای بوالحسن بوعلی باقیی محاصره شد و دروازه طعام واقع در سمت جنوب شهر بوسیله قوت های با سعید حسین مورد ضربه قرار گرفت و دو دروازه غربی شهر که نزدیک هم قرار داشتند و معروف به دو در پارس بودند از طرف نیروهای بوالحسن گاشنی که اکثراً پیاده نظام بودند، مورد حمله قرار گرفت و دروازه مینای ربض واقع در سمت شرق نیز توسط مفرزه های محمودی تحت ضربه قرار گرفت. بدینگونه شهر زرنج از چهار سمت مورد حمله و ضربه دشمن واقع شد.

سگزیان محصور مجبور بودند در چهار سمت شهر نیرو بفرستند و از زاد و بوم خویش دفاع نمایند. نبردهای خونین صورت گرفت و عده یی از طرفین بخاک و خون غلتیدند. سر انجام نیرو های محمودی مقاومت مردم را در دروازه « مینا » درهم شکستند و بشهر رخنه نمودند. دیری نگذشت که دروازه پارس نیز مفتوح شد و متعاقباً دروازه کرکویه و دروازه طعام نیز بدست مفرزه های دشمن افتاد (آخر شعبان ۳۹۳ هـ).<sup>۵</sup>

بوبکر عبدالله و سپاه سالار او ابوالحسن حاجب و دیگر عیاران مجبور شدند مواضع خود را در ربض بدشمن تخلیه کرده به حصار شارسنان (خود شهر) پناه گیرند و از درون شهر حمله های دشمن را دفع نمایند. مدتی دیگر نیز جنگ های حصار ی ادامه یافت تا آنکه بگفته عتبی سلطان محمود با سپاه ده هزار نفری خویش که امیر نصر برادرش و التوتناش حاجب و ابو عبدالله طائی زعیم عرب نیز سپاه او را همراهی و رهنمونی میکردند، وارد سیستان شد.<sup>۶</sup>

بقول مولف تاریخ سیستان « روز دوم عید گوسپند کشان سلطان با سپاه فراز رسید و بحلفیاد فرود آمد و دگر روز بر نشست و بلب پارگین (خندق) پیرامن حصار همه بگشت و نگاه کرد و تدبیر حرب و حصار ستدن آغاز کرد و منجیق ها بر نهاد و گوره بستن فرو گرفت و اندر پارگین بر هر رویی، برابر ارگ منجیق عروس<sup>۷</sup> بر نهاد و بینداخت و پاره از خضراء ارگ فرو افگندند. محمود گفت بفال نیک آمد، ظفر ما راست.»<sup>۸</sup>

عتبی توصیف جالبی از این جنگ و فتح نموده گوید: « سلطان باده هزار به سیستان رفت ... و آن مردم را در قلعه ارگ محصور کرد و چون لشکر پیرامن ایشان در آورد و جوانب حصار و حواشی استوار بافرد امراء و احاد کبراء لشکر سپرد و روز آدینه منتصف ذی الحجه سنه ثلاثه و تسعین و ثلثمایه آغاز جنگ نهادند و سگزیان یک زمان بمحاربه قیام نمودند. چون فضل قوت و فر شوکت لشکر سلطان دیدند بر میدند و در پس دیوارهای حصار گریختند و چون خط سواد بر عارض سپید روز بدمید، جمعی به هوای سلطان بیرون آمدند و بشعار دعوت او کردند و راه لشکر باز دادند تا در قلعه افتادند و چون برگ خزان سر ها از قلعه بزیر ریختند.»<sup>۹</sup>

حقیقت آن است که اگر این بار نیز مردم خود شهر به هواداری سلطان محمود بر نمیخاستند و شعار زنده باد سلطان محمود نمی گفتند و دروازه های شهر را بر روی قشون محمود باز نمیکردند، زرنج بقول عتبی و ثعالبی و عنصری و غیره « مدینه النرا » کشور نیمروز بود، به آسانی ممکن نبود فتح شود و بدست سلطان محمود بیفتد.

مؤلف تاریخ سیستان این مطلب را قدری صریح تر از عتبی بیان کرده نوشته است که « چون پنج روز از عید بگذشت روز آدینه بود. اندر مسجد جامع سیستان (زرنج) هیچکس نماز نگزارد از شکسته دلی مردمان شهر و حصار. معلوم می شود که اکثریت مردم در دفاع از شهر برخاسته بودند و خالی کردن سنگرها را از جهت ادای نماز، خالی از خطر دشمن نمی دیدند. چون شب شنبه بود گاه نماز خفتن ناگاه یکی از عیاران سیستان بنام بوالحسن کهتر عیار که دوست با سعید حسن سپاهسالار لشکر محمود بود، در طعام بگشاد و بانگ محمود کرد ( یعنی باصطلاح امروزی فریاد زد: زنده باد سلطان محمود!) و بوپکر را و گروه او را هیچ خبر نبود تا همه غلام سرای محمود بقلعه بر شدند و بر باره برآمدند و طبل زدند و بانگ محمود کردند و غارت و سوختن فرو گرفتند و بازارها و سراها بسوختند و مسجد آدینه را غارت کردند و در حلوا گران بسوختند و علوی خباز را بکشتند اندر مسجد آدینه، و اندر کلیسا ترسا کشتند و مرد مسلمانرا اندر خانه بکشتند و بیش کسی نکشتند که غرض غارت بود نه کشتن.»<sup>۱۰</sup> فردای آن شب به امر سلطان محمود در شهر منادی کردند که « مردمان را امان است و غارت بیش مکنید » یکروز بعد بوبکر عبدالله و بوالحسن حاجب نیز به محمود تسلیم شدند و بزندان افتادند.

بدینگونه برای دومین بار شهر زرنج توسط خود مردم سیستان بدست سلطان محمود افتاد و این بار سلطان

<sup>۵</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۵۶

<sup>۶</sup> - ترجمه تاریخ بهینی، ص ۲۲۳

<sup>۷</sup> - منجیق عروس - منجیقی بوده نزد حجاج بن یوسف ثقفی که نام آن « عروس » بود و گویند پانصد مرد آنرا میکشیدند و محمد بن قاسم در سنه ۸۹ هجری در محاربات سند و هند آن منجیق را بکار برده است (تاریخ تمدن اسلامی، جری زیدان، ج ۱، ص ۱۴۳)

<sup>۸</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۵۷

<sup>۹</sup> - ترجمه تاریخ بهینی، ص ۲۲۳

<sup>۱۰</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۵۷

محمود ولایت سیستان را به برادر خود نصر بن ناصر سبکتگین داد و به امارت خراسان و نیشاپور مضاف کرد.<sup>۱۱</sup> امیر نصر هم طی سالهای (۳۹۴-۴۰۰ هـ) برای اداره سیستان به نیابت از خود افرادی ظالم و مستبدی را بدانجا فرستاد که مردم را به عناوین گونه گون چپاول و غارت میکردند. بدینگونه از اواخر قرن چهارم (۳۹۳ هـ) با قرار گرفتن سیستان بدست سلطان محمود و با اعزام حکام خود کام و عمال طماع بدانجا شیرازه نظم اجتماعی سیستان از هم فرو پاشید. روش جابرانه حکام موجب میشد که اقتصاد مملکت سقوط کند، زیرا مردم که اوضاع را ناپایدار و از غارت مستمر فیودالها محلی و عمال دولت بیمناک بودند، کمتر بکارهای تولیدی تن در می دادند و چنانکه باید بزراعت و کشاورزی مشغول نمی شدند. همین وضع ناگوار سبب شد که در اثر ظلم و خود کامگی خاندان محمد باحفص عامل سلطان محمود در سیستان (۳۹۶-۴۰۰ هـ) «چون مردمانی جابر بودند سیستان ویران کردند... و اندر سنه (۴۰۰ هـ) غله تنگ شد و قحط افتاد و خرواری گندم بدویست و چهل درهم شد و مردمان را رنج رسید، تا ماه رمضان این سال اندر آمد و خطبه برسپاه سالار کردند امیر نصرین سبکتگین، نرخ بحال خویش بازگشت و کارها نیکوتر گشت.»<sup>۱۲</sup>

هنوز مردم از فقر و قحط زدگی بدر نیامده بودند که در سال ۴۰۱ هـ «و بء بزرگی افتاد به سیستان و مردم بسیار مردند.»<sup>۱۳</sup> در همین سال در نیشاپور نیز قحطی سختی روی داد و عده زیادی از گرسنگی بمردند، و مردم چنان لاعلاج شدند که پشک و سگ و حتی آدم ها را می خوردند و کسی هنگام شب از بیم گرسنگان از خانه خارج شده نمیتوانست. در اثر این قحط زدگی تنها در نیشاپور و جوار آن یکصد هزارانسان تلف شدند و این بقول بار تولد از تلفات لشکر کشتی های سلطان محمود به هند زیادتر بود.<sup>۱۴</sup>

بگفته عتبی در یک فرصت در بازارهای نیشاپور چهارصد من غله بدون اینکه خریداری داشته باشد مانده بود.<sup>۱۵</sup> اگر چه سلطان محمود امر داد تا بمردم گرسنه و بی چیز پول داده شود ولی این پول چندان سودی نکرد و باز هم توده مردم زیر بار مالیات های سنگین خورد میشدند.

در همین آوان (۴۰۲ هـ) در غور نیز داد و فریاد مردم بلند شده بود و اهالی از دادن باج و خراج سر باز زدند. سلطان محمود خود با لشکری گران بسوی غور حرکت کرد و پس از قتل و خونریزی بی حساب حصار پشلتنگ را مسخر کرد و دوباره به پای تخت بازگشت.<sup>۱۶</sup>

در این جنگ بگفته بیهقی «سلطان غنایم فراوان بدست آورد.»<sup>۱۷</sup> امیر نصر برادرش در این آوان برای واری از امور سیستان به زرنج رفته بود (۴۰۲ هـ)<sup>۱۸</sup> ولی کمکی لازم با مردم بینوا و بازمانده از وپاء نکرد، بلکه با عودت او به غزنه خواجه بومنصور خوافی عامل سیستان، کسانی را که از دست او به امیر شکایت کرده بودند، توبیخ کرد و بسیاری را بکشت. این روش عامل کاری از پیش نبرد، بلکه بیشتر سبب عصیان و طغیان مردم گردید، چنانکه مؤلف تاریخ سیستان مینوسد: «اما در روزگار وی (خواجه بو منصور خوافی) بسیار مردم عاصی شد، چون بولیت بوالقصر ملک، و طاهر بومحمد احمد طاهر (عریف) و با ایشان همیشه بسیار مردم و دواب بود و عصیان آورده بودند و این هر دو کشته شدند، و همیشه هزار مرد اندر سیستان بروزگار وی (خواجه بو منصور خوافی) عاصی بودند و او همی گرفت و همی کشت.»<sup>۱۹</sup>

مردم بینوای سیستان هنوز دست عامل محمود را از گریبان خود کوتاه نکرده بودند که به بلای خشم طبیعت گرفتار آمدند بطوریکه در سال ۴۰۴ هـ، برفی سخت در سیستان بارید «چنانکه بسیار در ختان و خرمابنان و کشته ها خشک گشت و سرای ها ویران شد از آن برف.»<sup>۲۰</sup> «این همه اندر عمل خواجه بومنصور خوافی بود و او

<sup>۱۱</sup> - ابن اثیر، کامل، ج ۱۵ ص ۲۸۶، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۲۳، اما مؤلف تاریخ سیستان در صفحه ۳۵۶ خود بر آن است که سلطان محمود دوباره سیستان را به قبیحی حاجب سپرد و محمد باحفص کلانه را بحیث عامل حراج تعیین کرد. (شش روز مانده از ذی الحجه سنه ۳۹۴ هـ) و سپس در آغاز سال ۳۹۵ هجری حکومت آنجا به حاجب بهشتی و بعد در سال ۳۹۶ دوباره سیستان بخاندان محمد باحفص که مردمان جابر بودند سپرده شد.

<sup>۱۲</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۵۷-۳۵۸.

<sup>۱۳</sup> - ایضاً ص ۳۵۹

<sup>۱۴</sup> - بار تولد، تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی، ترجمه زهما، ص ۲۰۴ - روضه الصفا ج ۴ ص ۱۰۳، طبع ۱۳۳۹، تهران.

<sup>۱۵</sup> - ایضاً ص ۲۰۵، ترجمه تاریخ عتبی ص ۲۲۳

<sup>۱۶</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۵۵، روضه الصفا ج ۴، ص ۱۰۲

<sup>۱۷</sup> - دکتور اکبرمددی، وضع اجتماعی دوره غزنوی زیر بحث غنایم جنگی محمود دیده شود.

<sup>۱۸</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۵۹

<sup>۱۹</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۶۰

<sup>۲۰</sup> - همانجا، ص ۳۶۰

## مردی با سیاست بود و مردم بسیار کشت به سیستان»<sup>۲۱</sup>

این کشت و کشتار سبب دلسردی و عدم آسایش فکری و جسمی مردم میشد و طوریکه لازم بود، بکشت و زرع توجه نمیکردند و در نتیجه تولیدات زراعتی به پیمانه کافی بعمل نمی آمد و به همین جهت در شوال ۴۱۸ هجری نرخ غله در سیستان بلند رفت، چنانکه کیلی گندم به هفت درم شد.<sup>۲۲</sup> و مردم توان خریدن آن را نداشتند. در سال ۴۱۸ امیر حسنک میکال وزیر معروف غزنوی بحیث عامل سیستان تعیین شد. او به مرمت خرابی ها وارده کمر همت بست.

فرخی سیستانی در قصیده ای که در آن مدح حسنک وزیر آمده، این پریشان حالی مردم سیستان و خرابی و ویرانی آن دیار را که علت اصلی آن دو دستگی و نفاق خود مردم بوده و گویا مفسدان و مغرضان در آن نقشی داشته اند اینطور تصویر میکند:

مهرگان امسال شغل روزه دارد پیش در کس نداند گفت کوازکس بدانگی طمع کرد لاجرم ملک و ولایت خرم و آباد گشت من قیاس از سیستان دارم که آن شهر منست شهر من شهر بزرگست و زمینش نامدار تا خلف را خسرو ایران از آنجا برگرفت برکشیدند از زمین و باغ ها سرو و سمن کدخدایانش خریده خانه ها بگذاشتند برشه ایران حدیث سیستان پوشیده ماند چون شه مشرق وزارت رابخواجه باز داد خانه ها آباد گشت و کاخها بر پای شد روزگار سیستان را با نکوئی عدل او از ولایتهای سلطان سیستان برگوشه ایست	خواجه از آتش پرستی توبه داد او را مگر با چنین فرمان و چندین شغل و چندین در دسر خرم و آباد گردد ملک از عدل و نظر و زپی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر مردمان شهر من در شیر مردی نامور درستم بودند از بی داد هر بی داد گر همچو شارستان قوم لوط شد زیر وزیر زن زشوی خویش دورافتاد و فرزند از پدر سالها بودند مسکین از غم و خون جگر شوی بازن گشت وزن با شوی و مادربا پسر باخضر شد بار دیگر باغ های بی خضر باز شناسم همی از روزگار زال زر نیست از انصاف و عدل و داد او نا بهرور
--	--

روز او فرخنده باد و روزه اش پذیرفته باد

آن خجسته مهرگان از روزها فرخنده تر<sup>۲۳</sup>

ابیات بالا بخوبی نشان میدهد که فرخی خود یا شاهد حدوث واقعات در سیستان بوده و یا مطلع بوده است که عمال غزنوی چگونه شهرها و آبادی ها را ویران و خراب میکردند و درختها را از ریشه می کشیدند و دروازه ها را از سرای ها و کاخها بر می کنند، اما با تقرر امیر حسنک وزیر دانشمند غزنوی اوضاع سیستان رو به بهبودی نهاد، ولی مرگ سلطان محمود و رفتن حسنک وزیر سلطان محمود از سیستان اوضاع را دوباره برهم و درهم ساخت و در سال ۴۲۱ هجری عزیز فوشنجی با همکاری قاضی ابو سعید جیرفتی حاکم سیستان که از جانب سلطان مسعود بحیث عامل تعیین شده بود، خواست از راه فشار و شکنجه و کشتار، عیاران آزاده سیستان را مطیع و منقاد خود سازد و بنابه گفته تاریخ سیستان: «**سرهنگان را بازگرفت و بتزایانه بزد و دو نیم کرد و کاری بسیار فرو گرفت و مصادره ها بستد و بسیار از سرهنگان قصبه (زرنج) و مهتران روستاها را (بخصوص پس از مرگ ناصر کاز رهبر عیاران) بازداشت.**»<sup>۲۴</sup>

کشت و کشتار مردمان آزاده منش و آزادی دوست سیستان مخصوصاً عیاران و شکنجه دادن زن و فرزندان و مصادره اموال آنها از جانب عزیز فوشنجی کاری از پیش نبرد و دردی را دوا نکرد، بلکه سبب بر طرفی خود وی از سر مردم آن دیار گردید.

دولت غزنوی خواست برای خاموش نمودن طغیان ها و عصیانهای مردم آنجا، یکی از شهزادگان صفاری را بر آنها والی مقرر کند تا باشد که آرامشی از آن ناحیه احساس گردد. لهذا در سال ۴۲۵ هجری امیر ابوالفضل نصر

<sup>۲۱</sup> - همانجا، ص ۳۶۰

<sup>۲۲</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۶۱، مؤلف تاریخ سیستان از یک آفت دیگر در سیستان که در سال ۴۲۰ هجری حادث شده نیز یاد آورده مینویسد: تگرگ در سیستان محشر کرد و خسارت کلی به محصولات رسید و حتی مرغان و پرندگان هم از آن بسیار آسیب دیدند «چنانکه مرغان زره بسیار بمردند و بگرفتند که بال ایشان شکسته بود و یکی از آن تگرگ بر کشیدند، ده درم سنگ (تقریباً نیم خورد) بود»

<sup>۲۳</sup> - دیوان حکیم فرخی سیستانی، چاپ محمد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۷، ص ۱۲۳

<sup>۲۴</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۶۳

۴۲۵- ۴۶۵ هـ) یکی از احفاد صفاریان را بحیث والی آنجا فرستاد. امیر ابوالفضل یکبار دیگر هم قبلاً در سال ۴۲۱ هجری از جانب سلطان محمود بحیث والی به سیستان تعیین شده آمده بود، ولی مرگ سلطان محمود و جانشین شدن سلطان مسعود بر تخت غزنه او را از وطنش دور کرده بود، در همان آوان نیز همینکه سیستان را بقصد خراسان ترک گفت و به پیشواز سلطان مسعود به نیشاپور رفت، بگفته مؤرخ سیستان: «شهر عیاران گرفتند و حرب و تصعب پیوستند و در پارس غارت کردند و سرای امام فاخر بن معاذ و از پسران او بسوختند و غارت کردند اندر رمضان این سال (یعنی سال ۴۲۱ هـ)»<sup>۲۵</sup>

سلطان مسعود پس از استقرار بر تخت غزنه خواست مجدداً امیر ابوالفضل را بحکومت سیستان بفرستد ولی نامبرده از قبول این امر از سلطان معذرت خواست و سلطان مسعود هم عزیر فوشنجی را به حکومت سیستان گماشت تا آنکه در سال ۴۲۵ هجری عزیز فوشنجی را از حکومت سیستان به نسبت رفتارظالمانه او با مردم معزول کرد و بجای وی ابوالفضل نصر را فرستاد. این بار نیز وی از جانب مردم سیستان بخوشی استقبال شد. مگر بر اثر حملات ترکان سلجوقی برسیستان در سال ۴۲۷ هجری او در شهر زرنج بطور محصور بسر برد و چون عیاران سیستان در ایجاد این آشوب دست داشتند، وی در سال ۴۲۹ هـ به غزنین رفت و مجدداً به عنوان عامل به سیستان باز گشت. این بار جداً به مقابله باشورشیان و عیاران برخاست و پس از یک برخورد خونین، چند تن از سرهنگان و شحنگان و سالاران را دستگیر کرده کشت که در جمله اعدام شده گان سرهنگ با عمرو لیث و پسرش با ناصر و شنگلیان شامل بودند. ولی رهبران بزرگتر چون: احمد بن طاهر و اسحاق کاژ توانستند فرار کنند.<sup>۲۶</sup>

در سال ۴۳۰ هجری محصولات کشاورزی بقدر کافی بعمل نیامد و در نتیجه «غله گران شد تا خرواری گندم بصد و سی درم شد.» و امیر ابوالفضل در همین سال به ساختن باره جدید شهر مبادرت ورزید و «فرمود تاپاره سیستان نو برآوردن گرفتند و اندر سنه اثنی ثلثین اربع مانه (۴۳۲ هـ) باره شارستان تمام شد بر دست امیر ابوالفضل.»<sup>۲۷</sup>

در همین سال احمد طاهر عیار گروه بیشماری از مردم سیستان را اغواء کرد و با ترکان دست یکی کرده بر زرنج حمله آورد و دروازه کرکویه و محلات پیش زره و اطراف آنرا مورد نهب و غارت قرار داد. امیر ابوالفضل هر چند کوشید این فتنه را خاموش کند میسر نشد، بناچار از مسعود طالب کمک شد، ولی از غزنه نیز کمکی با او صورت نگرفت. سر انجام دست کمک بسوی ترکان سلجوقی که خراسان و هرات را به تصرف درآورده بودند دراز نمود. دیری نگذشت که «بیغو» برادر طغرل سلجوقی سپاهی پنجهزار نفری را تحت سرکردگی ارتاشی به کمک امیر نصر به سیستان فرستاد (ربیع الاول ۴۳۲ هـ) و او توسط ترکمانان همدست احمد طاهر، احمد طاهر و یاران او را دستگیر کرده بزدان امیر نصر انداخت. امیر ابوالفضل نصر نیز (احمد طاهر را و منوچهر را و کولکی را بر آویخت (بردار کرد).<sup>۲۸</sup>

در سال ۴۳۲ هجری سلطان مسعود کشته شد و پسرش مودود بجای او نشست. سلطان مودود باری کوشش برای تصرف مجدد سیستان از زیر سلطه سلجوقیان کرد ولی نتیجه نگرفت و قشون او ناکام به غزنه بازگشت.

در سال ۴۳۳ هجری سلطان مودود به روحانیون بزرگ سیستان چون «فقهین عبدالحمید و عبدالسلام دو پسر امام فاخر» و به امیر کنگ و امیر احمد کوتوال نامه هایی سری فرستاد تا مردم را علیه امیر نصر سیستانی بشورش برانگیزند، اما امیر نصر با اطلاع از موضوع همه این اشخاص را در ارگ زندانی کرد، متعاقباً سپاه غزنه که متشکل از دو هزار سوار و ده هزار مرد پیاده بود برای تصرف سیستان آمدند.

رهبری این سپاه را حاجب بزرگ غزنه و بوسع جیمرتی (یا جیرفتی؟) سابق عامل سیستان و عیاران معروف چون با عمرو بالیث عیار و برادر احمد طاهر و بومنصور و با حاتم پسران ستکان جوینی بدوش داشتند. در ۲۵ رجب ۴۳۳ هجری نبردی سخت میان قوای امیر ابوالفضل نصر سیستانی و سپاه غزنه در گرفت و گروهی از هر دو طرف کشته شدند. سر انجام نیروهای امیر ابوالفضل نصر تحت سرکردگی سرهنگ طاهر بن محمد سجزی بشهر عقب نشستند و سپاه غزنه شهر را در محاصره گرفتند و شروع به کشتن و غارت مردمان حومه شهر کردند.

بقول مؤلف تاریخ سیستان «و بسیار مردم بکشتند و آن کردند که اندر دارکفر نکنند، اول حصار از این روز

<sup>۲۵</sup> - تاریخ سیستان ص ۲۶۲- ۳۶۴

<sup>۲۶</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۶۴.

<sup>۲۷</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۶۵.

<sup>۲۸</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۶۶.

بود و هرروز بدرهای حصار حرب سخت میکردند و همی کشته گشت از هر دو گروه، چهار ماه صد و بیست روز.»<sup>۲۹</sup>

بالاخره امیر ابوالفضل نصر نامه یی بخراسان نزد ارتاش فرستاد و از او کمک طلبید. مدتی بعد ارتاش با سپاهی به سیستان وارد شد و با کمک سپاه سیستانی، قشون غزنه را شکست دادند و برخی از سران سپاه غزنه چون « قیماس و حاجبان و گروهی از زرین کرمان و ابوسعید جیمرتی » و خواجه بوسعید عبدالرزاق بن حسن میمندی وزیرسلطان مسعود ( بقول ابن اثیر) نیز درین جنگ دستگیر شدند و بوسعید جیمرتی را امیر ابوالفضل سیستانی در قصر یعقوبی بدار زد.<sup>۳۰</sup>

در ماه جمادی الاخری سال ۴۳۴ هجری، طغرل حاجب امیر مودود ( که به طغرل کافر نعمت نیز شهرت دارد ) در رأس دو هزار نفر از بست به فراه تاختن آورد. برادر امیر سیستان، امیر بانصر منصور بن احمد مولی امیرالمؤمنین را در دره هندقانان ( انار دره فراه) دستگیر کرد. سپس به سیستان حمله کرد و سپاه او « به سیستان زیانها کردند و در کرکوی بستند و بسیار مردم بکشتند گبرو مسلمان و غارت کردند و بگاشن شدند و حصار گاشن بستند و گروهی مردم کشتند و گرفتند و غارت کردند. و باز بیای حصار آمدند و با امیر ابوالفضل دیدار کردند و صلح گونه ساختند، آخر امیر بانصر را ببردند به غزنین و آنجا محبوس کردند.»<sup>۳۱</sup>

در سال ۴۳۷ هجری سپاهسالار بیغو ارتاش با سپاهی عظیم بکنگ انتقام جویانه بر غزنین حمله برد ولی شکست خورده دوباره به سیستان برگشت. یکسال بعد یعنی در سنه ۴۳۸ هجری بیغو نیز به سیستان آمد و مدتی بعد او و ارتاش بخراسان باز گشتند. در سال ۴۴۲ هجری امیر ابوالفضل نصر سیستانی، یوسف یعقوب صابر کمری و با جعفر صابر پسر وی را که از یاران احمد طاهر عیار بودند دستگیر کرد و « اندر ساعت فرمان داد تا بر میان دو نیم ( شق ) کردند »<sup>۳۲</sup>

در ۲۹ ربیع الاول سنه ۴۴۲ هجری، سیستان یکی از عیاران بزرگ خانواده صفاری را از دست داد، این شخص ابی جعفر احمد بن ابا نصر منصور بن احمد، برادر زاده امیر ابوالفضل نصر صاحب سیستان بود. بگفته مورخ سیستان: « این امیر احمد پسر امیر بانصر [منصور] مردی از گردان عالم که اندر ارکان دولت هیچ مردی بشجاعت و سخاوت و تواضع و نیکو عهدی وی نبود، با صورت تمام، که چنو بخشیده و نان ده اگر گونی که هرگز به سیستان بر نیامد پس از امیر طاهر بوعلی ... و نه روز همه سیستان بدلی دردمند و چشمی گریان، خاصه و عام او را ماتم داشتند، زآنکه عدیم المثل بود رحمة الله علیه.»<sup>۳۳</sup>

در سال ۴۴۳ هجری طغرل کافر نعمت یا بقول مؤلف تاریخ سیستان « طغرل ملعون نا مبارک »<sup>۳۴</sup> به سیستان لشکر آورد و حصار طاق را در محاصره کشید. کوتوال حصار طاق هلال درقی بود که در حراست و نگهداری حصار از خود جانبازی ها نشان داد تا بالاخره بر سر این وطن پرستی جان داد.

پس از او وکیل امیر ابوالفضل نصر در حصار طاق، امیر بوسعید سموری جویبی بود. او با همدستی عیاران آنجا چون با لیت یوزی و بومحمد منصور در دفاع از حصار طاق سیستان طغرل را شکست دادند و طغرل مجبور شد حيله جنگی بکار برد. لذا همراه با هزار نفر از سپاهیان خود بر زرنج حمله برد و در راه اطلاع یافت که امیر موسی بیغو و امیر نصر آماده حرکت بسوی حصار طاق اند، لذا در محلی کمین گرفت و وقتی امیر ابوالفضل با تنی چند از شهر بیرون شد و نزد امیر بیغو به کنار هیرمند رفت و هر دو منتظر بیرون آمدن بقیه سپاه از معسکر ( لشکرگاه ) شهر بودند که ناگاه طغرل با افراد خود، بقلب شهر زد و عوام الناس را سراسیمه ساخت. امیر بیغو و امیر نصر هر دو به هرات رفتند و شهر و ولایت بدست طغرل افتاد. طغرل شهر را غارت کرد و یکبار دیگر کوشش بخرج داد تا حصار طاق را تسخیر نماید، اما موفق نشد. بالاخره راه غزنین را در پیش گرفت.<sup>۳۵</sup> و چون بعزنین رسید عبدالرشید پسر سلطان مودود و تمام فرزندان و شاهزادگان محمودی را بکشت و عاقبت خود نیز در روز بار به تیغ همدستان خود کشته شد.<sup>۳۶</sup> امیر ابوالفضل نیز همینکه از بازگشت طغرل به غزنین مطلع شد دوباره به سیستان آمد و زمام امور را بدست گرفت.

## پایان

<sup>۲۹</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۶۷-۳۶۸.

<sup>۳۰</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۶۸.

<sup>۳۱</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۶۹.

<sup>۳۲</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۷۰.

<sup>۳۳</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۷۰.

<sup>۳۴</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۷۱.

<sup>۳۵</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۷۲.

<sup>۳۶</sup> - تاریخ سیستان، ص ۳۷۱ ح ۱